

(مقاله پژوهشی)

موقعیت‌های مرزی و هستی اصیل انسان در فلسفه یاسپرس

تورج اردشیری نیا، مریم تفتی^۱

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۰/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۱۲

چکیده

دوران تلاش برای دست یافتن به زیستن معنادار از دشوارترین مراحل است که انسان در طول عمر می‌گذراند. موقعیت‌های مرزی (شکست، مرگ، رنج و کشاکش) به‌طور عادی برای انسان رکود می‌آورد. انسانهایی که به این مقولات می‌اندیشند، معمولاً با آن دو نوع برخورد دارند. یا جهان را کاملاً بیهوده دانسته و موقعیت‌های مرزی را از عواملی می‌دانند که انسان را نابود می‌کند و بنابراین سر در گریبان فرو برده و هر کاری را بی‌ثمر می‌پندارند یا کسانی هستند که دم‌غنیمتی پیشه می‌کنند و عمر می‌گذرانند. یاسپرس بی‌آنکه جزء این دودسته باشد توانسته موقعیت‌های مرزی را راهی برای رسیدن به هستی اصیل بداند. در این مقاله اندیشه یاسپرس در دستیابی به وجود اصیل در هنگام مواجهه با موقعیت‌های مرزی بررسی می‌شود. از آنجایی که مسئله موقعیت مرزی انسان را از پا در می‌آورد، این مقاله بر آن است نشان دهد از نظر یاسپرس، بودن در این شرایط چگونه می‌تواند دستاوردی والا چون هستی اصیل داشته باشد. در مرحله اول وجود انسان، دازاین فقط هست اما در مواجهه با موقعیت‌های مرزی و آگاهی نسبت به آن‌ها، مراتب وجودی بالاتری را کسب می‌کند تا جایی که از زندگی معمولی به هستی اصیل یا اگریستانس دست می‌یابد.

کلید واژگان: انسان، موقعیت‌های مرزی، وجود، دازاین، اگریستانس

ardeshiri.nia@yahoo.com

^۱ گروه فلسفه غرب، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران^۲ گروه فلسفه غرب، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

msaghafi2@gmail.com

مقدمه

منظور از موقعیت، اوضاع و احوال خاصی است که یک انسان با قرار گرفتن در آن، کیفیت خاص حضورش در جهان مشخص می شود و مراد از مرز، آن مرزی است که یک انسانی را با وضع خاص و نوع در جهان بودن ای که دارد، از انسان دیگر و سایر موجودات جدا می کند. این موقعیت های مرزی («وضعیت های سامانی»، «وضعیت های وجودی»، «اوضاع مرزی»، «اوضاع نهایی»، «اوضاع در مرز نهایی طاقت بشری») هنگامی رخ می دهد که واقعه ای هراس آور اتفاق بیفتد و لازم باشد که یک انسان، تصمیمی بزرگ و مهم را اخذ نماید. یک تصمیم گیری بزرگ که ارزش های انسانی شخص و همراه با آن عامل ترس، شاکله ی انسان را می سازد، مرز یک انسان را از انسان ها و همچنین موجودات دیگر جدا می سازد و انسانی را واجد ارزش و دیگر انسان ها را فاقد ارزش می نماید. «اما واقعیت این است که مفهوم موقعیت مرزی یاسپرس نهایت موقعیت های زندگی را روشن می کنند. و ما نمی توانیم انکار کنیم که تأمل و تدبیر بر روی چنین موقعیت های نهایی در زندگی بصیرت ارزشمندی را درباره شرایط زندگی فراهم می کند» (Peach, 2008: 70- 71).

یاسپرس به «موقعیت های مرزی» زندگی عنایت ویژه دارد آن موقعیت هایی که در آن ها، اگر چنین تعبیری جایز باشد، ما با دیواری روبرو می شویم: منابع انسان به پایان می رسند و ما «کشتی شکسته» یا «به گرداب درافتاده» ایم. پس انسان هیچ چاره ای جز روبرو شدن با آن ها ندارد. ما در آن ها با شکست روبرو می شویم، تنها راه «خود شدن»، «هستی اصیل واقعی»، روبرو شدن با این وضعیت هاست، جایی که ضرورت و آزادی به هم می پیوندند. این چنین دیگر هیچ نقطه ی مبهمی برایمان باقی نخواهد ماند و از تاریکی به روشنی خواهیم رسید.

موقعیت های مرزی، اوضاع و احوالی می شود که فرد، خود و جهان را بهتر می شناسد. انسان در زندگی روزمره - که هیچ اوضاع استثنایی وجود ندارد - از خود و بعضی واقعیت های جهان - غافل است. موقعیت های مرزی فرصتی برای فهم انسان از مرگ و زندگی هستند. این موقعیت های مرزی، سرشت زندگی و مرگ را به بهترین وجه به فرد می شناسانند.

واکنش‌های انسان در برابر دوراهی‌های زندگی و همین‌طور اضطراب‌ها و ترس‌ها و غم‌ها و رنج‌هاست که هم وجود و هم شخصیت او را ثابت می‌کند، و ماهیت او را می‌سازد. یاسپرس می‌گوید: «فیلسوف رواقی، اپیکتتوس، سرچشمه خود را در وضعیت‌هایی می‌داند که باعث می‌شود، از ضعف و درماندگی خود، آگاه شویم» (Jaspers, 1954: 7).

۱. سابقه بحث موقعیت‌های مرزی در اندیشه یاسپرس

یاسپرس در دو کتاب "فلسفه" و "روان‌شناسی جهان بینی‌ها"، موقعیت‌های مرزی را مطرح نموده است. تقسیم بندی هر دو کتاب سه بخشی است اما نحوه تقسیم بندی‌ها با یکدیگر متفاوت است هر چند اصول زیر بنایی و اصلی هر دو کتاب یکسان است. در حقیقت زمانی که یاسپرس کتاب "روان‌شناسی جهان‌بینی‌ها" را می‌نوشت موقعیت‌های مرزی را از دریچه چشم یک روان‌پزشک علاقه‌مند به فلسفه می‌نگرد و از این رو بخش نخست را به ساختار آنتی نومی هستی، بخش دوم را به رنج و بخش سوم را به موقعیت‌های مرزی خاص که شامل کشمکش، مرگ، شانس و تقصیر است، اختصاص می‌دهد.

باگذشت زمان یاسپرس فعالیت‌های روان‌پزشکی و روان‌شناسی توصیفی خود را کمتر می‌کند و بیشتر به فلسفه می‌پردازد و در این دوران کتاب "فلسفه" را می‌نویسد. در این کتاب یاسپرس از دیدگاه یک فیلسوف اگزیستانس به موقعیت‌های مرزی می‌نگرد و در نتیجه بیشتر به محدودیت و تناهی هستی انسان و "واقع بودگی" او به عنوان اولین محدودیت و تناهی توجه دارد و چون به این باور می‌رسد که انسان همواره در یک موقعیت وجودی خاص قرار دارد، بحث خود را با تعیین تاریخی به عنوان موقعیت مرزی آغاز می‌کند.

از نظر تاریخی، "روان‌شناسی جهان‌بینی‌ها" نخستین نوشته در زمینه‌ای است که بعدها فلسفه جدید اصالت وجود نام گرفت که علاقه به آدمی و نگرانی متفکر درباره خویشتن و کوشش برای دستیابی به صداقت و صمیمیت اساسی بر آن حاکم است. تمام پرسش‌های عمیقی را که بعداً با آگاهی روشن و دامنه وسیع مطرح شد می‌توان در آن یافت: مسئله‌ای درباره جهان بدان‌گونه که برای بشر وجود دارد، درباره وضع آدمی و اوضاع گریزناپذیر واقع در حد نهایی طاقت بشری (چون مرگ و رنج و اتفاق و گناه و تلاش). یاسپرس بر آن

است که انسان درجایی از زندگی خود با مجهولاتی در جهان روبه‌رو می‌شود که همچون رازی بر او ظاهر می‌شوند و انسان احساس می‌کند که باید به بازگشایی آن‌ها اهتمام ورزد و جوابی برایشان بیابد. «این موقعیت‌ها همه قسمتی از هستی انسانی هستند. انسان زندگی می‌کند و شبیه دیگر مخلوقات زنده موضوع مرگ است و او لذت و غم را تجربه می‌کند. هستی انسانی درواقعیت روزمرگی‌اش تلاش می‌کند تا از این موقعیت‌ها اجتناب کند. چون که آن‌ها را به‌عنوان یک تجاوزگر به انگیزه (کشش) زندگی‌اش تجربه می‌کند ولی جرات نپذیرفتن آن‌ها را ندارد و حتی نمی‌تواند از آن‌ها فرار کند و به نظر می‌رسد که در حقیقت خودش را همیشه به آن‌ها تسلیم می‌کند» (Latzet, 1957: 188).

فلسفه‌ی هستی در نگاه یاسپرس گونه‌ای از اندیشیدن است که تنها بر زمینه‌ی آگاهی از موقعیت‌های مرزی شکوفا می‌شود. «مفهوم مرز» یا «نهایت» خود بدین معناست که چیز دیگری نیز وجود دارد، ولی آگاهی ما را بدان دسترس نیست. درواقع، موقعیت‌های مرزی، شرایط انسانی است. ما می‌توانیم سعی کنیم از این موقعیت‌ها در زندگی روزمره بگریزیم اما اگر با آن‌ها مواجه شویم، حقیقتاً از خود به‌عنوان "انسان" آگاه می‌شویم و به‌وسیله تغییر از آگاهی از وجودمان، خودمان می‌شویم. و این شرط به خود آمدن و خود شدن در اندیشیدن و رویارویی خردمندانه با این شرایط انسانی یا همان موقعیت‌های مرزی است. این‌گونه اندیشیدن که راهی است به‌سوی خود شدن و به خود آمدن، تنها در وضعیت‌های سامانی یعنی آزمون‌هایی که آدمی را تا مرز بودن و نبودن-که توگویی مرزهای هستی او هستند- پیش می‌برند، ممکن می‌گردد. آزمون‌هایی که آدمی در اوج شادی و سرشاری و یا در ژرفای اندوه و رنج و سرگشتگی به آن‌ها دست می‌یابد- آزمون‌هایی چون رویارویی با مرگ، نبرد، شکست، گناه، رنج، عشق و حضور خدا.

۲. دلهره اگزستانسلی

تنها در وضعیت‌های سامانی است که هستی شکفته می‌شود. با قرار گرفتن در موقعیت‌های مرزی است که بشر از آن عقل‌گرایی و پرداخت سیستماتیک و علم‌گرایی افراطی و رویکرد تجربی دور می‌شود و هستی را درمی‌یابد. روشننگری اگزستانس نیز که محور فلسفه‌ی یاسپرس است، بر همین زمینه است. معنای حقیقی هستی در این موقعیت‌های مرزی است.

«برای فهم علمی همان‌که خود من نیز شامل آن هستم، من باید چنانکه بوده از جهان واپس بنشینم، باید خود را مبدل به یک "عین" یا "موضوع" کنم و چنین کاری به‌طور کامل امکان ندارد. به‌عنوان یک هستی تجربی که عینیت پذیر و از لحاظ علمی قابل تحلیل باشد، حضور یا من عینی است ولی من چیز بیشتر از این "آن" هستم. به یک معنی من اصلاً "آن" نیستم، من امکان هستی خودم هستم، به این معنی که من چیزی نیستم که از پیش ساخته و پرداخته باشند. من پیوسته و به‌طور مداوم خودم را می‌آفرینم. وجود به معنی هستی، همواره وجود ممکن است» (کاپلستون، ۱۹۸۲: ۲۲۱-۲۲۰).

این اصطلاح را بعضی به دل‌شوره ترجمه کرده‌اند. «دل‌شوره مجموعه‌ای از پیش احساس‌هاست که گرچه در اصل خود هیچ نیستند اما خود را به‌وسیله انعکاس خود در خود پرورش می‌دهند» (Price, 1963: 46).

۳. خصوصیات مشترک موقعیت‌های مرزی

فلسفه اگزیستانس یاسپرس بر مفهومی از انسان به‌عنوان یک پروژه دوگانه‌ی خود تشخیصی بنا شده است. با ترکیبی از بعضی ایده‌های کانت و کیرکه گور او انسان را به‌عنوان یک پدیدار تجربی و نیز به‌عنوان یک پدیدار با یک بعد غیرتجربی می‌بیند. «در بعد تجربی او سه حالت انسان را متمایز می‌سازد: ۱- حیات بومی (Nave vitality) ۲- آگاهی به معنای بعد اندیشه منطقی یا عقلانیت ۳- روح یا بعد ایده‌ها که در ایدئال‌های شخصی، مفاهیم خلاقانه‌ی هنر و نظایر آن روشن می‌شود. این سه حالت واسطه تجربی هستند برای حالت دیگری که غیرتجربی و غیرابژکتیو است و یاسپرس آن را اگزیستانس (Existenz) می‌نامد» (Craig, 1998: 80).

"هست بودن" ویژگی‌هایی دارد. این ویژگی‌ها بسیار متفاوت است که یکی از آن‌ها بودن و قرار گرفتن در "وضع خاص" است. ما انسان‌ها می‌توانیم در تعداد بی‌شماری از حالت‌ها و موقعیت‌ها قرار بگیریم، اما مهم این است که همیشه در یک‌زمان و فقط در یکی از آن موقعیت‌ها قرار داریم و این همان محدودیت دلهره‌آور و گرفتار شدن در اینجا و اکنون است که جز به‌واسطه‌ی ایمان نمی‌توان از آن رهایی یافت. «این موقعیت‌ها اگر بدان‌ها آن‌قدر که در توانایی ماست آگاهی یابیم، برای ما سرگیجه‌آورند، اگر درباره آن‌ها پرسش‌های

عمیقی مطرح کنیم، خواهیم دید که زمین از زیر پای ما، در می‌رود و باید دریافت که موجود انسانی بی‌نقص و کاملی نخواهد بود» (وال، ۱۳۴۵: ۹۷). یاسپرس بر این عقیده است که هر موقعیتی برای هر شخصی یکه و منحصر است و این بدین معنی است که آگاهی ما و عکس‌العمل‌ها در هر موقعیتی خاص همان موقعیت است.

این وضعیت‌ها چه خواهیم و چه نخواهیم، به‌ناچار هستند. و گریزی از آن‌ها نیست. از حیطه‌ی اختیار انسان بیرون است. گناه، واقعیت دارد، پیری هست، بیماری هست، جنگ هست، مرگ هست، این‌ها حقیقت دارد. انکار این امور توسط انسان‌ها، تغییری در موجودیت آن‌ها وارد نمی‌کند؛ هرچقدر هم که نسبت به آن‌ها غفلت روا داشته شود و هرچند نسبت به آن‌ها فراموشی و ناآگاهی وجود داشته باشد.

از قرار گرفتن در این موقعیت‌های مرزی نمی‌بایستی گریخت. اگزیستانس را موقعیت‌های مرزی هستند که امکان‌پذیر می‌کنند. اگزیستانس زمینه معتبر انسان است یعنی بعد صحیح آزادی اگزیستانسیل و خود بودن حقیقی. هیچ مطالعه یا نظریه وجود شناسانه فلسفی یا اصول اخلاقی نمی‌تواند از این بعد سوژکتیویته فهم کافی به دست دهد. یک چنین فهمی فقط به‌وسیله درک این بعد در زندگی خود شخص یا به‌وسیله توضیح آن از طریق فلسفیدن ممکن است.

قرار گرفتن در موقعیت‌های مرزی، انسان را از غفلت بیرون آورده و او را بیدار می‌سازد و نحوه‌ی برخورد با خود را به انسان یادآور می‌شود و او را به خود می‌آورد و موجب آزادی می‌شود. که این چنین صاحب اگزیستانس است. همین موقعیت‌های مرزی است که سبب ارتباط می‌شود زیرا ارتباط من است با مرگ با حیرت با تردید با خود و با اندیشه: پس فلسفه، اراده برای ارتباط صحیح است. درعین‌حال، وجود انسان با آزادی داده‌شده این مسئله برای تحقیق ابژکتیو، ممکن نیست. عمقی که در موقعیت‌های مرزی نهفته شده است، تنها توسط اگزیستانس به‌عنوان یک امکان و استعداد درونی که توسط آن می‌توان خود واقعی و اصیل را به دست آورد، می‌تواند درک شود و بنابراین می‌توان گفت که موقعیت‌های مرزی به اگزیستانس تعلق دارد.

موقعیت‌های مرزی، آن موقعیت‌هایی است که حقیقت تعالی بر انسان آشکار می‌شود.

نشانه‌ای به سوی امر متعالی‌اند، چون مرز هستند و لازمه‌ی «مرز» فراروی است. ما در آن‌ها با شکست روبرو می‌شویم، تنها راه «خود شدن»، «هستی اصیل واقعی»، روبرو شدن با این وضعیت‌هاست، جایی که ضرورت و آزادی به هم می‌پیوندند. این چنین دیگر هیچ نقطه‌ی مبهمی برایمان باقی نخواهد ماند و از تاریکی به روشنی خواهیم رسید.

۴. وجوه هستی انسانی

یاسپرس بحث موقعیت‌های مرزی را از انسان در سطح دازاین (سمت منفی) آغاز و سوی دیگر آن را در وجود انسان در سطح اگزیستانس (سمت مثبت) قرار می‌دهد. واقعیت اصیل، یعنی جنبه‌ی دوگانه‌ی اوضاع نهایی، فقط هنگامی نزد من ملموس می‌شود که دیگر صرفاً هست نباشم، یعنی باشنده‌ای که آن واقعیت را صرفاً و نفیاً و به‌عنوان حدومرز تجربه می‌کنم و، بنابراین، از آن رنج می‌برم، بلکه «وجود»ی بالقوه (Potential Existenz) مبدل شوم. انسان هم می‌تواند نسبت به موقعیت‌های مرزی، جاهل بماند و هم می‌تواند نسبت به این موقعیت‌های مرزی شناخت پیدا کند و با تغییری که آگاهی‌اش از وجود پیدا می‌کند، خود شود.

در قرار گرفتن و تجربه‌ی این موقعیت‌های مرزی است که ما از وجود تجربی و دازاین خود، سبقت و پیشی گرفته و به وجود اصیل و اگزیستانس خود تبدیل می‌شویم. موقعیت‌های مرزی، فقط مرزهایی هستند که آدمی را به سوی تعالی می‌برند. نشانه‌ای به سوی امر متعالی‌اند، چون مرز هستند و لازمه مرز، وجود فراتر از آن است.

۵. به دست آوردن وجود اصیل در مواجهه با موقعیت‌های مرزی

در برابر این موقعیت‌های مرزی به دو نحو می‌توان ظاهر شد اصیل و غیر اصیل. وجود اصیل، این حدومرزها را تا آنجا که ممکن است به پیش می‌راند و سپس آن‌ها را می‌پذیرد و تحملشان می‌کند. می‌توان هم، از اصیل بودن و خویشتن راستین خود دور شد و به ناگزیر در دنیای مادی فروافتاد و خود را گم کرد و گم شد. نیز می‌توان اصیل بود و رخدادشان را انتظار کشید. «اولین جهش، مرا به سمت تفلسف در دنیا راهنمایی می‌کند و دومین جهش به تفلسف در روشنگری اگزیستانس و سومین جهش، زندگی کردن از لحاظ فلسفی به‌عنوان

اگزستانس» (Jaspers, 1969: 181-182).

وضعیت‌های مرزی، خود، موقعیتی دوگانه دارند و در واقع به واکنشی وابسته‌اند که انسان نسبت به آن‌ها نشان می‌دهد. برای مثال موقعیت مرزی مرگ می‌تواند سرچشمه ترس، اضطراب و نومیدی پوچ‌گرایانه باشد اما درعین حال می‌تواند فراخوان ضرورت زندگی آزادانه بدون تعلل و خودفریبی باشد.

در حرکت انسان به جلو، از برای نیل به "خود راستین" در آزادی، وی از محدودیت یا تناهی خود آگاه می‌گردد. او از حدود خویش آگاه است و با وجود این از حرکت خود سوی تعالی بخشی این حدود نیز آگاه می‌گردد. این نکته به‌ویژه در "اوضاع محدودکننده" روشن و محدود است. برای نمونه با تحقق یا درک مرگ - نه مرگ به‌طور کلی بلکه مرگ خود من به‌عنوان نشانه محدودیت من - من درعین حال از وضع محدود و نیز از حرکت خودم از لحاظ آزادی برای تعالی دادن به وضع محدود خودم آگاه می‌شوم. بنابراین من از خودم و از وضع خودم که مؤسس در هستی است باخبر می‌شوم.

۶. ارتباط تنگاتنگ اگزستانس و موقعیت‌های مرزی

تنها در وضعیت مرزی است که تحقق کل اگزستانس انجام می‌شود به دیگر سخن، اگزستانس واقعی، واقعیت تاریخ‌مندی است که از سخن گفتن بازایستاده است. «وقتی که محدودیت زمان و مکان خاص به‌عنوان قیدوبند در نظر گرفته شود، نه تنها فرصت‌های فردی برای عمل ایجاد می‌کند بلکه راه‌های ممکن نیز به وجود می‌آورد که فرد می‌تواند دنیای خود را مشاهده کند و این ما را به آن چیزی که یاسپرس تاریخ‌مندی می‌نامد، نزدیک می‌کند» (Jaspers, 1970: 44).

اگرچه انسان در تمامی موقعیت‌های مرزی شکست می‌خورد اما باید تلخی این شکست را بچشد و اثر شفابخش آن را همچون یک داروی تلخ شفابخش ببیند. چراکه این شکست، پایان کار نیست و از اینجاست که سرنوشت را به دست می‌گیرد و به وجود اصیل و تعالی می‌رسد.

تحقق اگزستانس در لحظه‌های خاص زندگی به‌شرط تجربه‌ی موقعیت‌های مرزی (یکی از دو شرط) امکان‌پذیر است. مبارزه، شکست، رنج، مرگ،... موقعیت‌های مرزی برجسته‌ی

ویژه و خاصی هستند که انسان نمی‌تواند به هیچ‌وجه از آن‌ها دوری گزیند. «انتخاب و تصمیم‌گیری مسئله اصلی و محوری است. تأکید بر تصمیم، فیلسوفان وجودی را اغلب بر آن می‌دارد که عملی را که در آن از عنصر تصمیم آگاهانه و حتی زجرآور اثری نیست، عملی بی‌قدر بدانند. عادت و رسم، شیوه‌های معهود و معمول انجام دادن امور، از این حیث که در زیر سطح عمل حقیقتاً انسانی قرار می‌گیرند به انتقاد گرفته می‌شود» (مک کواری، ۱۹۹۸: ۱۸۸).

این موقعیت‌ها واقعیت‌ها، هستند و انسان آن‌ها را برنگزیده است اما جهان، برخوردار از این‌هاست و اگزیزتانس می‌تواند با آن‌ها رشد کند. یاسپرس برآنست که اگزیزتانس در انتخاب است که محقق می‌شود و این انتخاب در «آن» رخ می‌دهد و در جهان صورت می‌پذیرد. این موقعیت‌های مرزی را نمی‌توان شناخت یا حداقل به‌طور دقیق شناخت بلکه باید به آن‌ها نزدیک شد و خوب احساس و تجربه شوند.

۷. وضعیت‌ها

بنا به دلایلی نمی‌توان موقعیت‌های مرزی را در زیر یک لیست آورد. چون از طرفی بنا به شرایط زمانی- مکانی خاصی که بر یک فرد وارد می‌شود و جهان خاص او را می‌سازد، ممکن است که یک وضعیت برای انسانی، موقعیت مرزی قلمداد شود و برای انسان دیگری چنین نباشد. پس موقعیت‌های مرزی، نسبی هستند، نه مطلق و همیشه در حرکت‌اند. از طرف دیگر وقتی دو انسان در یک موقعیت مرزی قرار می‌گیرند، احساس و اندازه درکی که این از یک موقعیت دارند و همچنین تأثیری که بر سرنوشت زندگی آن‌ها می‌گذارد متفاوت است. دیگر اینکه اگزیزتانس و سیستم باهم تناقض دارند و در تضاد هستند. از جمله‌ی موقعیت‌های مرزی می‌توان به محدودیت شناسایی، نومییدی، خطا، اضطراب، شانس و تصادف، عشق، کشمکش و ستیز و مبارزه، رنج، تقصیر، مرگ، اشاره نمود.

یاسپرس درباره تقسیم‌بندی خود در کتاب فلسفه‌این‌چنین می‌گویند: «گروه اول انسان را از تاریخی بودن هستی‌اش آگاه می‌کند، گروه دوم موقعیت‌های مرزی خاص یعنی مرگ، رنج، کشمکش و تقصیر هستند که هرکدام در درون لحظه‌ای خاص بر انسان تأثیر می‌گذارند و گروه سوم موقعیت مرزی است که از هستی به‌عنوان کل می‌پرسیم، ما هستی را

به صورت محدودیتی درک می‌کنیم که این خصوصیت را در موقعیت مرزی می‌توان تجربه کرد. در موقعیت‌های مرزی دوگانگی وجود دنیایی وجود من در دنیا آشکار می‌شود» (Jaspers, 1969: 184).

در این مقاله مبنای کار و تقسیم‌بندی ما، کتاب "فلسفه" یاسپرس است. با این حال همان‌گونه که یاسپرس توضیح داده است بهتر دیدیم که از یک تقسیم‌بندی کلی بر مبنای خاص یا عام بودن موقعیت‌های مرزی استفاده کنیم. از این رو ابتدا به موقعیت‌های مرزی عام یا پنهان می‌پردازیم که در عین گستردگی و شمول آن‌چنان پنهان و نادیدنی هستند که جز با دقت، موشکافی و ژرف‌اندیشی دیده نمی‌شود و در حقیقت تنها افراد کنجکاو، ژرف‌نگر و متخصص را تحت تأثیر قرار می‌دهند. سپس به موقعیت‌های مرزی خاص می‌پردازیم، موقعیت‌هایی که با قدرت و فشار خود را به ما تحمیل می‌کنند و چنان در برابر چشمان ما ظاهر می‌شوند که حداقل در مقطعی از زندگی مان، جز آن‌ها چیزی نمی‌بینیم. مرگ، رنج، تقصیر و کشمکش در این گروه جای دارند، موقعیت‌هایی که به علت برخورد سهمگین ویژه‌شان، عالم و عامی، کاهل و کنجکاو فیلسوف و غیر فیلسوف نمی‌شناسند و چنان می‌درخشد که چشمان هر کس را خیره می‌سازد.

۸. موقعیت‌های مرزی عام

- محدودیت‌شناسایی و "واقع بودگی": نخستین موقعیت مرزی پنهان که از آغاز زندگی، آرام، کمرنگ و تقریباً نادیده شدنی همراه ماست، تعیین تاریخی است. چیزی که پس از فروافتادن ما در برهه‌ای از تاریخ به‌عنوان نقطه آغاز زندگی و در طی مدت زندگی مان ما را تعیین و تشخیص می‌بخشد. این تعیین و تشخیص بخشیدن محدودیت‌هایی را بر ما تحمیل می‌کند که نشان از تناهی ما دارد و اگر با دقت و موشکافی نگریسته شود می‌تواند ما را به آگزیستانس واقعی برساند، از این رو یاسپرس شکل‌گیری شخصیت و تعیین انسان در بستر تاریخ را تعیین تاریخی می‌نامد و از آن به‌عنوان یک موقعیت مرزی یاد می‌کند. شناخت ما محدود است. ما همیشه از زاویه‌ی دید خودمان است که جهان را تفسیر می‌کنیم. اما ما فقط بودن تجربی (Dasin)، وجود آنجایی خودمان را می‌شناسیم. اما خدا را نمی‌توانیم بشناسیم. به‌گفته چیزها نمی‌توانیم پی ببریم. جهان هم نمی‌تواند مورد مطالعه‌ی ما

واقع شود. ما فقط می‌توانیم به ساحت اجزایی از جهان دست یازیم «دستیابی به دانستنی‌هایی درباره چیزهای جهان، شناختن جهان نیست. جهان‌که دربردارنده چیزها و موضوع‌های گوناگونی است که ما همواره با آن‌ها روبه‌رو هستیم، خود نه موضوع است و نه کل. از گرد هم آوردن دست آوردهای علم نمی‌توان به تصویر کاملی از جهان چون یک کل، رسید. یگانگی تا آنجا که دریافت آن در توان ماست. از آن خود جهان نیست بلکه از آن چیزهایی است که در جهان‌اند» (نقیب زاده، ۱۳۸۷: ۳۰۲ - ۳۰۱).

- اضطراب - شانس و تصادف: یاسپرس برخلاف دیگران شانس را یک امر جزئی نمی‌پندارد بلکه با نگاهی جامع و دقیق شانس را امری کلی می‌شمارد که تمامی زندگی ما را در بر گرفته، چیزی که ما را احاطه کرده و از هر سو بنگریم با آن روبرو خواهیم شد. شانس در نظر یاسپرس یکی از مهم‌ترین عواملی است که در تعیین تاریخی، روند تعیین و تشخیص ما را از ازدواج گرفته تا تحصیل و روابط اجتماعی و اشتغال شکل می‌دهد و اگرچه از آن به نام تصادف نیز یاد می‌کند ولی مقصود او از تصادف رخداد جزئی، آنی و از میان رفتنی نیست. تصادف یا شانس برای یاسپرس چیزی است که همیشه، همه‌جا و در هر حال رخ می‌دهد. اما گوناگونی، شدت، و ضعف و کوچکی و بزرگی آن باعث می‌شود تا انسان‌ها تنها تصادف‌ها و رخداد‌های بزرگ و چشم‌گیر را ببینند و سایر شانس‌ها را امری عادی و طبیعی قلمداد کنند. یاسپرس شانس انسان را حاصل فرصت‌هایی می‌داند که آن‌ها از طریق شانس و تصادف برای ما پیش می‌آید و حتی مسئولیت‌هایی را که بر اساس اراده و اختیار بر عهده می‌گیریم در محدوده‌ی شانس و تصادفی می‌داند که آن‌ها را برای ما قابل‌پذیرش کرده است. او می‌نویسد:

«شرایط مشخص موقعیت من که برای من در طی زمان رخ می‌دهد تصادف هستند، آنچه می‌شوم آنچه که من بر عهده می‌گیرم مبتنی بر فرصت‌هاست. مسیر توسعه من وابسته به شرایط اجتماعی و اقتصادی است که مبتنی بر شانس است. زندگی مشترک من نیز مبتنی بر یک ملاقات تصادفی در زندگی است» (Jaspers, 1969: 190).

ترس موضوع معین دارد و اضطراب موضوع نامعین. آنچه دغدغه و اضطراب پدید می‌آورد نه چیز معینی است و نه در جای معینی بلکه همانا در جهان بودن است و بس.

اضطراب یعنی "فرار نگرفتن در یکجا". در نظر یاسپرس این معنی را دارد، به معنای خاص روانشناسی آن نباید گرفت. یعنی آدمی یک چیزی را می خواهد، اما به سوی چیز دیگری جلب می شود. شرایط مشخص موقعیت من که برای من در طی زمان رخ می دهد تصادف هستند، آنچه می شوم آنچه که من بر عهده می گیرم مبتنی بر فرصت هاست. مسیر توسعه‌ی من وابسته به شرایط اجتماعی و اقتصادی است که مبتنی بر شانس است. زندگی مشترک من نیز مبتنی بر یک ملاقات تصادفی در زندگی است. در راه رسیدن به آن این وضع ادامه پیدا می کند و گاه تمام زندگی بشر را در برمی گیرد. من خودم را ابتدا از آن تجربه می کنم و سپس با عنوان یکی شده با شانس و این آن چیزی است که من به دست می آورم.

۹. موقعیت های مرزی خاص

- **نومیدی:** نومیدی به معنای نرسیدن به مقصود نیست، یعنی "احساس عدم امکان رسیدن به مقصود". وگرنه در فرآیند هر کاری تا کار تمام نشده، به مقصود نرسیده ایم ولی ناامید نیستیم. وقتی احساس کنیم امکان ندارد به مقصود برسیم ناامید می شویم. در این حد نومیدی، ما می فهمیم که چقدر ضعیفیم، چقدر شکننده هستیم. به دو لحاظ: یکی اینکه می بینیم عوامل فراوانی هستند که در برابر من می توانند قد علم کنند. دیگر اینکه این احساس (نومیدی) به تبع خود، احساس های نامطلوب دیگری در ما ایجاد می کند. یعنی مادر احساس های نامطلوب دیگری در من می شود. «بازشناختن اینکه این قیدوبندها بیانگر ناممکنی همیشگی تحقق من توسط خودم در جهان می باشد، آن سرخوردگی و نومیدی ضروری ای است که امکان فراتر رفتن از خود در آن سوی آن قرار دارد، چراکه در آن صورت این قیدوبندها تنها برای هدفها و شکل های خاص وصال و برای فهم کلی به مثابه غایت پذیرفته می شوند، و می توانند به مرزهایی که رویارویی با تعالی را ممکن می سازند، تبدیل شوند» (بلاکهام، ۱۳۸۹: ۸۰).

- **خطا:** خطا، "هر چه را باید بکنم و نکرده ام" است. (این "باید" از هر جا می تواند آمده باشد). خطا را صرفاً به تعبیر دینی، "گناه" و "عصیان" و سرکشی در برابر خدا نگیریم. هرگونه خطایی، مراد است. خطا امری ذهنی (Subjective) است، نه عینی (Objective). مانند سنگ و آب و... نیست. امر ابژکتیو نیست که من احساسش بکنم یا نکنم. خطا یعنی

"آنچه من احساس می‌کنم"، خطاست. خطا در دید آگزیستانسیالیست‌ها امری ذهنی است، یعنی "آن کاری که می‌کرده‌ام و خودم احساس می‌کنم که خطاست". وقتی انسان احساس می‌کند خطا کرده، در این موارد، شکنندگی او به او نمایانده می‌شود. چون در اینجا سخت‌ترین مواجهه صورت می‌گیرد؛ مواجهه‌ی خود با خود. احساس خطا به دنبال خود احساس "پشیمانی" می‌آورد و این بدترین احساس است چون انسان در هر مواجهه‌ای می‌تواند گریبان خود را خلاص کند اما در مواجهه با خود، نمی‌تواند. مهم‌ترین کار در زندگی، کنار آمدن با خود است.

- عشق: مجاز، پلی به سوی حقیقت است. «ما از عشق به خدا صحبت می‌کنیم: عشق بین انسان‌ها معشوق را کالبد یافته می‌بیند... اما عشق به خدا موضوع خود را در جهان نمی‌یابد. به تعالی توجه دارد. از آنجاکه با سر زدن از جای دیگر آگاهی پذیر می‌گردد، آن را عشق متافیزیکی می‌نامیم. عشق اصلیت دنیایی ندارد. انسان آن را همچون چیز درک ناشدنی تجربه می‌کند، چیزی که بر انسان می‌گذرد، و آن بدین‌سان که در اثر آن خود اصلیت می‌یابد. ما در عشق خود صاحب اصالت هستیم. آنچه در ما ارزشمند است از عشق سرچشمه دارد» (یاسپرس، ۱۳۷۷: ۱۴۱-۱۴۰).

- کشمکش درونی در فرآیند "خود شدن": «صلح‌طلب‌ها و عمل‌گرایان مسیحی ممکن است تصور کنند بعد از آن‌هایی که با رنج زندگی می‌کنند و یا با رنج می‌میرند نجات‌دهنده انسان‌ها به جنگ‌ها خاتمه خواهد داد و مردم باهم دیگر در صلح و آرامش زندگی می‌کنند. اما این عقیده از نظر یاسپرس با شرایط انسان سازگار است. کشمکش از هر اکلیتوس تا نیچه به‌عنوان یک جزء جدایی‌ناپذیر از زندگی مدنظر بوده است» (F. Wallraff, 1970: 150). انسان‌همواره راه‌های گوناگونی، پیش روی خود می‌بیند و از همین رو انتخاب‌هایی که انجام می‌دهد در یک حالت کشمکش و ستیزه و گاه نبرد و مبارزه است.

- تقصیر: تقصیر مرزی است که انسان را به تعالی می‌رساند با این شرط که با تنه و توبه همراه باشد. از نظر یاسپرس موقعیت مرزی تقصیر عمیقاً انسان را آگاه می‌کند که به‌عنوان نتیجه عملش ممکن است سبب رنج دیگران شود. چنین نتایج عمدی یا غیرعمدی او را مقصر می‌کند. این چیزی است که یاسپرس تقصیر غیرقابل اجتناب می‌نامد. گناه، ذاتی

انتخاب و نتیجه‌ی گریزناپذیر آزادی است. اوضاعی از قبیل اینکه من می‌توانم بدون کشمکش و تعارض و رنج زندگی کنم و به‌ناچار مرتکب گناه می‌شوم و از مردن چاره‌ای نیست. یاسپرس می‌گوید که حتی یاس به دلیل این واقعیت که خود در این دنیا امکان‌پذیر است، به فراسوی دنیا اشاره دارد، و در اوضاع در حد نهایی طاقت بشری [مانند مرگ و گناه و تلاش و غیره] آدمی نیستی یا هستی حقیقی را حس می‌کند.

- رنج: یاسپرس رنج را محدودیت هستی انسانی می‌داند که بدون اراده و خواست ما وجود دارد، از میان بردنی نیست و نمی‌توان از آن فرار کرد. رنج جزء زندگی است و در تمامی زندگانی حضور دارد، و این معنای انتخابی بودن رنج از دید او است «زندگانی از آن رو رنج است که ذات آن خواهندگی است: خواست و خواهشی کور، بی‌آرام و سیری‌ناپذیر. دیدگاه یاسپرس بر این نکته تکیه دارد که ما هیچ حق انتخابی برای به وجود آوردن، نابود کردن و دور ماندن از مرگ یا رنج نداریم. به‌بیان‌دیگر جدای از اینکه آیا می‌توان مرگ و رنج را به معنای دقیق و درست انتخاب کرد یا خیر، موضوع مهم‌تر برای یاسپرس آن است که آیا می‌توان مرگ و رنج را نابود کرد؟ و آیا می‌توان مرگ و رنج را نخواست و انتخاب نکرد؟ آیا انسان می‌تواند نمیرد و رنج نکشد؟ از این‌روست که یاسپرس معتقد است ما به‌عنوان انسان که از یک‌سو دارای یک شرایط ویژه فیزیولوژیکی و از سوی دیگر دارای شرایط ویژه تاریخمندی و زمان‌بندی هستیم و هیچ انتخابی درباره مرگ و رنج نداریم، چه بخواهیم و چه نخواهیم مرگ وجود دارد و ما را فرا خواهد گرفت، رنج وجود دارد و ما در دوره‌ی زندگانی خویش خواه‌ناخواه رنج می‌کشیم و رنج از دید او چیزی است واقعی در جهان. و در طی زندگی انسان را فراگرفته و سوای خواست و اراده‌ها وجود دارد. به اعتقاد یاسپرس اگر ما منشأ رنج خویش نباشیم باز هم رنج وجود دارد: وجود رنج همچون مرگ وجودی مستقل است که وابسته به اراده و رفتار ما نیست از این‌روست که یاسپرس می‌نویسد: «مرگ و رنج موقعیت‌هایی مرزی هستند که بدون نیاز به هیچ کاری از سوی من، وجود دارند» (Jaspers, 1969: 204).

- مرگ: مرگ، یکی از سوگناک‌ترین این موقعیت‌های مرزی، حساس‌ترین آن‌ها و منشأ اضطراب است اما همچنین موجب ارتقاء و تعالی روح نیز می‌شود؛ زیرا بر این حقیقت مهم

تأکید می‌کند که آدمی باید اصیل و راستین زندگی کند بدون آنکه تأخیر و اتلافی روا بدارد. و رای همه رنج‌هاست که دامنه مرگ نمایان می‌شود. آگاهی از حضور ناگزیر مرگ به انسان، شجاعت و کمال می‌بخشد. به او دیدی اصیل نسبت به بسیاری چیزها ارزانی می‌دارد. در موقعیت خاص و مشخص هر خودی، قیدوبندهای گریزناپذیری وجود دارند که ذاتی موقعیت انسان‌اند، مانند مرگ... ناامنی و چاره‌ناپذیری هراسناک این قیدوبندهای کلی، زندگی انسان در جهان را بغرنج نموده است. اما در نظر گرفتن این قیدوبندها همچون واقعیت‌های عینی نیست که مقدر بودن کامل آن‌ها را توضیح می‌دهد؛ تنها در تلخی جایگزین‌ناپذیر تجربه شخصی آن‌ها در پی جوئی‌های ماست که وجود شخصی می‌تواند بیاموزد که آن‌ها را همچون اموری مشخص بپذیرد و در همان حال دریابد که آن‌ها نه بن بست‌ها که مرزهای رویارویی ما با هستی در خود می‌باشند. مرگ یکی از این موقعیت‌های مرزی است که اگرچه در نگاه نخست ترس را به همراه می‌آورد اما اندیشیدن به آن، اسباب تعالی انسان را به بار می‌آورد. در نزد یاسپرس وضعیت‌هایی نیز هست که می‌توانند به آزمون‌های هستی آسا بیانجامد. این‌ها وضعیت‌هایی هستند که آدمی را توگویی تا مرز بودن و نبودن پیش می‌برند. این‌ها چنان‌اند که اگر نادیده گرفته نشوند می‌توانند زمینه‌ای گردند برای به خود آمدن، خود شدن و یا به سخن کوتاه هستی یافتن. انسان از طرفی می‌بیند که هیچ راه فراری از این موقعیت مرزی مرگ ندارد و از طرفی دیگر خود را ملزم به تلاش و کوشش در زندگی، هم برای بقا و هم برای نامتناهی شدن می‌داند، که در همین تضاد و تناقض عجیب است که انسان واجد وجود اصیل و متعالی خویش می‌شود. یاسپرس همیشه بر این عقیده پافشاری می‌کند که اگزیستانس ممکن ارتباطی آنتی‌نومیک با دنیا دارد و از آن نمی‌تواند جدا شود هم چنانکه نمی‌تواند کاملاً با آن یکی شود. به عبارت دیگر اگزیستانس در یک ارتباط دیالکتیک بین دو حوزه تجربه و ماورای تجربه است و توازن بین این دو باید در نظر گرفته شود. برای یاسپرس ارتباط بین این دو حوزه بسیار حیاتی است و بدون دنیای محسوس ترانسندنس خلاء و تهی است. اینجاست که نقاط قوت و ضعف و همین‌طور اعتقادات خودشان را نشان می‌دهند. انسان به عنوان اگزیستانس ممکن، قادر است که این لطمه را به وجود واقعی تبدیل کند. این اتفاق از نظر اگزیستانسیلی کمک می‌کند که اگزیستانس واقعی به تحقق برسد.

۱۰. مرگ اگزستانسلی و مرگ ابژکتیو

به نظر یاسپرس مرگ به عنوان یک موقعیت ابژکتیو، موقعیت مرزی نیست. به عنوان ابژه‌ی علم نمی‌تواند موقعیت مرزی باشد. در اگزستانس است که ما فقط می‌توانیم به مرگ برسیم. مرگ در سطح دازاین یک موقعیت مرزی به شمار نمی‌آید. در ساحت اگزستانس است که مرگ یک موقعیت مرزی محسوب می‌شود. ممکن است کسی در خویش به اگزستانس نرسد. «تنها زمانی که زندگی توسط فکر مرگ متزلزل و آشفته شود اگزستانس هشیار و متوجه خود می‌گردد» (Jaspers, 1967: 111).

نکته‌ی لطیفی که نزد یاسپرس هست این است که «احساس نزدیکی به مرگ» یعنی «مشخص بودن وقت مرگ» (نه اینکه مثلاً پنج دقیقه یا چند ساعت دیگر خواهم مُرد). یعنی اگر به ما بگویند شما یک‌صد سال دیگر در ساعت ده و یک دقیقه می‌میرید؛ چون وقت مرگ مشخص شده است، از هم‌اکنون مُرده‌ایم (با اینکه از میزان انتظار عمرم هم بیشتر است). ما در ابهام وقت مرگ، حیات می‌جوییم. زندگانی کلیتی است همواره دگرگون شونده که خود را حفظ می‌کند و دستخوش زایش است و مرگ. یاسپرس بر آنست که «شکنندگی» وجود آدمی در این موقعیت‌های مرزی است که مکشوف واقع می‌شود. به بیان یاسپرس ما در حالت عادی انسان‌های «تُوپر» (Sold) و «فولادی» می‌آییم، محکم به نظر می‌رسیم اما در این موقعیت‌های مرزی می‌فهمیم که خیلی «شکننده» هستیم. به نظر یاسپرس در این موقعیت‌های مرزی انسان فولادی به انسان «بلوری» تبدیل می‌شود. یاسپرس در نسبت با هایدگر (و دیگر فیلسوفان اگزستانس) به بیشترین موقعیت مرزی قائل است. اما به هر روی هر دو بر آن هستند که انسان در حالت عادی که نه، بلکه در موقعیت‌های مرزی همچون مرگ است که می‌تواند خود را بشناسد. قرار گرفتن در موقعیت‌های مرزی موجب خودشناسی می‌شود. انسان تا در مواقع عادی زندگی باشد خود را نمی‌شناسد. در صورتی خود را خواهد شناخت که وضع خاصی برای او پیش آید. مرگ در حکم حقیقت پنهانی است که تظاهر انسان را از درون تهی ساخته واقعیت وجودی‌اش را نمایان می‌سازد. انسان در این موقعیت مرزی مرگ است که با محدودیت وجود خویش آشنا می‌شود و حال سعی می‌کند که عمر خود را قدر بداند و به زندگی خویش کیفیت ببخشد. هایدگر هم دقیقاً تا

اینجا مانند یاسپرس همین نظر را دارد. حال در نزد یاسپرس انسان‌همچنین به گذر و گذشتن از آن نیز توجه می‌نماید. پس گذشتن از سطح دازاینی و نیل به اگزیستانس و جهش به حوزه‌ی ترانسندانس، با استقبال و تجربه و پذیرش و دریافت موقعیت‌هایی گریزناپذیر همچون مرگ انجام می‌پذیرد که انسان در آن‌ها به دریافت عمیق از حیات نایل می‌آید. موقعیت‌هایی در زندگی انسان به وجود می‌آید که او را متوجه مرزها و محدودیت‌ها و مقدورات خویش می‌سازد. این تجربه را تجربه نهایت (Limit) و موقعیت‌ها را موقعیت‌های مرزی می‌گویند. اگزیستانس در چنین احوالی رو به تعالی بودن وجود خویش را تجربه می‌کند. به‌طور نمونه احساس نزدیک شدن به مرگ؛ این یک موقعیت مرزی است. یاسپرس درباره‌ی مرگ می‌گوید: اگر هیچ گریزی از آن نداشته باشیم دارای عمق می‌شود و آگاهی اگزیستانسیلی از مرگ زمانی به دست می‌آید که آن را مستقیماً و از خارج اراده نکرده باشیم. در مرگ هم که یک موقعیت مرزی است، در این حالت دازاین منتفی می‌شود و انسان به اصل هستی خویش ملتفت می‌شود و احساس وابستگی و ارتباط با امر متعالی به نحوی بر او رخ می‌نماید. «مرگ و رنج موقعیت‌هایی مرزی هستند که بدون نیاز به هیچ کاری از سوی من، وجود دارند» (Jaspers, 1969: 204).

از بحث و پیام یاسپرس در موقعیت‌های مرزی درمی‌یابیم که مرگ پایان نیست بلکه فراتر رفتن و جاودانگی یافتن است. جاودانگی در مرگ هست. یاسپرس در کتاب "روانشناسی جهان‌بینی‌ها"، برای نخستین بار مسئله موقعیت‌های مرزی را مطرح کرد و این پدیده ژرف، حتی وقتی در کتاب "فلسفه"، مورد بحث قرار گرفت و حتی منسجم‌تر و به‌طور سیستماتیک طرح شد، حاوی تغییرات اساسی نبود. بازخوانی، بازنگری و پختگی اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی یاسپرس باعث می‌شود تا او مقوله شانس را که نورخان‌تر جزء موقعیت‌های مرزی خاص برشمرده بود از سایر موقعیت‌های مرزی خاص جدا کرده و به‌عنوان یکی از اجزای تعیین تاریخی در بحث موقعیت‌های مرزی عام قرار دهد. تغییر دیگری که از همین پختگی نشات می‌گیرد جابجا شدن مبحث رنج است. یاسپرس که در کتاب "روانشناسی جهان‌بینی‌ها"، رنج را در یک بخش جداگانه قرار داده بود اکنون آن را در کنار سایر موقعیت‌های مرزی خاص و در حقیقت به‌جای شانس قرار می‌دهد. آخرین

تغییری که در کتاب "فلسفه" نسبت به "روانشناسی جهان بینی ها" دیده می شود جابه جایی و تغییر نام بخش ساختار آنتی نومی هستی است. در این تغییر نام ساختار آنتی نومی هستی به شک در همه هستی بدل می شود و جای آن نیز از بخش اول به بخش سوم منتقل می شود. و اینکه یاسپرس خود می گوید: «راه من در تجربه اوضاع واقع در حد نهایی طاقت بشری، هنوز به پایان نرسیده است» (یاسپرس، ۱۳۷۴: ۲۰۶).

نتیجه گیری

رسیدن انسان به تعالی و فهم آن پس از طی مراتب وجودی، خودش غایت است و در واقع همین مراتب برای یاسپرس حکم جایگاه موعود را دارد. انسان به میزان آگاهی از وضع خود و چگونه زیستن خویش، از آنچه او را مجبور می کند، فاصله می گیرد، آزاد می شود و این آزادی است که مراتب وجودی او را تعالی می بخشد.

اندیشیدن به موقعیت های مرزی، نه فرار از آن ها برخلاف کسانی که در مرحله اگزیزتانس نیستند، این فرصت را به انسان می دهد که معنای زندگی خویش را به دست آورد و نسبت به وضعیت خود، در جهان شناخت پیدا کند و به معنای وجودی خویش پی ببرد. به این ترتیب، غفلت و پوچی را از انسان دور ساخته و به زندگی در این دنیا، مسئولیت و ژرفا می بخشد.

یاسپرس انسان را موجودی صاحب آزادی، اختیار و قدرت انتخاب می داند که می تواند سرشت خود را تحقق ببخشد و بعد از ظهور در عالم وجود، آن چیزی خواهد بود که خودساخته است و اینجاست که تازه خود را تعریف می کند که به لحاظ برخورداری از این توانایی ها در قبال هستی خویش مسئول است و این مسئولیت، توأم با ترس آگاهی است و این ترس آگاهی، عامل محرک انسان برای کوشش بی وقفه و شدنی بی پایان برای به خود آمدن و نیل به نحوه بودن اصیل است.

این شیوهی خاص برای انسان بودن، مختص خود اوست و آن را از کسی تقلید نکرده است که اینجا انسان با خود صادق است. اینجا دیگر انسان، یک زندگی ایستا و منفعل ندارد و خودش غیر اصیل نیست.

شرط این به خود آمدن و خود شدن، در اندیشیدن و رویارویی آگاهانه و خردمندانه با شرایط انسانی‌ای است که موقعیت‌های مرزی نام می‌گیرد و این موقعیت‌ها، مرزی است که انسان در حال تعالی و گذر را از وجود فانی و صرف تجربی خود به جاودانگی و ترانسندانس می‌رساند و این چنین انسان از تناهی خویش گذر می‌کند. با موقعیت‌های مرزی، انسان، اصیل زندگی می‌کند و به تعالی می‌رسد و سپهر جدیدی یعنی ترانسندانس به رویش گشوده می‌شود. که اینجا وجود متعالی را یافته و رستگار می‌شود.

منابع

۱. اسپیکلیبرگ، هربرت و شومان، کارل. (۱۳۹۶). *جنبش پدیدارشناسی: برآمدی تاریخی*. ترجمه ی مسعود علیا. جلد ۱. تهران: انتشارات مینوی خرد، چاپ سوم.
۲. بارت، ویلیام. (۱۳۶۲). *اگزیتانیالیسم چیست؟*. ترجمه ی منصور مشکین پوش. تهران: انتشارات آگاه.
۳. بلاکهام، ه. ج. (۱۳۸۹). *شش متفکر اگزیتانیالیست*. ترجمه ی محسن حکیمی. تهران: نشر مرکز، چاپ هفتم.
۴. بوخنسکی، اینوستیوس (۱۳۸۲). *فلسفه معاصر اروپایی*. ترجمه شرفالدین خراسانی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. جمال پور، بهرام. (۱۳۷۰). *انسان و هستی*. تهران: مؤسسه نشر هما.
۶. چایلدز، پیتر. (۱۳۸۱). *مدرنیسم*. ترجمه ی رضا رضایی. تهران: نشر ماهی.
۷. حسن زاده، صالح و صدقی، محمد. *درآمدی بر فلسفه یاسپرس*. پایان نامه کارشناسی ارشد مرکز تربیت مدرس حوزه علمیه قم.
۸. دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۷۳). *فلسفه های اگزیتانیالیسم*. تهران: بامداد.
۹. عباسی، علیرضا. (۱۳۷۹). *انسان در اندیشه یاسپرس*. تهران: انتشارات مهر کاویان، چاپ اول.
۱۰. عبدالکریمی، بیژن و احمدی، ثریا و مرادی، سعیده. (۱۳۹۰). *اگزیتانیالیسم، دین و اخلاق*. تهران: نشر علم.
۱۱. عبدالکریمی، بیژن. (۱۳۷۶). *تفکر و سیاست*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۱۲. صنعتی، محمد. (۱۳۸۸). *مرگ (مقالات فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون ۲۶/۲۷)*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۱۳. کاپلستون، فردریک. (۱۳۷۵). *یونان و روم*. ترجمه ی سیدجلال الدین مجتوبی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی سروش.
۱۴. کاپلستون، فردیک چارلز. (۱۳۶۱). *فلسفه معاصر*. ترجمه ی علی اصغر حلبی. تهران: انتشارات زوار.
۱۵. کرمی، حسین. (۱۳۸۲). *تعریف و تشخیص انسان از نگاه ملاصدرا و کارل یاسپرس. مقالات و بررسیها*، ۳۶ (۲): ۸۹-۱۰۹.
۱۶. مصلح، علی اصغر. (۱۳۸۷). *فلسفه های اگزیتانیس*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه

- اسلامی، چاپ دوم.
۱۷. ملکیان، مصطفی. (۱۳۷۵). *اگزستانسیالیسم. فلسفه عصیان و شورش به کوشش سیدمحمدرضا غیائی کرمانی*. قم: انتشارات سنابل.
۱۸. ملکیان، مصطفی. (۱۳۷۹). *تاریخ فلسفه غرب*. جلد ۴. تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۱۹. مک کواری، جان. (۱۳۷۷). *فلسفه ی وجودی*. ترجمه ی محمد سعید حنایی کاشانی. تهران: انتشارات هرمس، چاپ اول.
۲۰. نصری، عبدالله. (۱۳۸۳). *خدا و انسان در فلسفه یاسپرس*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۱. نصری، عبدالله. (۱۳۸۶). *وحی یا تجربه وجودی در فلسفه یاسپرس*. *نامه حکمت*، ۵ (۲): ۱۸-۵.
۲۲. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین. (۱۳۸۷). *نگاهی به نگرش‌ها و مکاتب فلسفی قرن بیستم*. تهران: انتشارات طهوری.
۲۳. نقیب‌زاده، میر عبدالحسین. (۱۳۸۸). *درآمدی به فلسفه*. تهران: انتشارات طهوری، چاپ یازدهم.
۲۴. نیچه، فریدریش. (۱۳۷۵). *فراسوی نیک و بد*. ترجمه داریوش آشوری. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۲۵. وارنوک، مری. (۱۳۸۶). *اگزستانسیالیسم و اخلاق*. ترجمه ی مسعود علیا. تهران: انتشارات ققنوس.
۲۶. وال، ژان. (۱۳۴۵). *اندیشه هستی*. ترجمه ی باقر پرهام. تهران: انتشارات طهوری.
۲۷. ورنو، روژه وال، ژان. (۱۳۷۲). *نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه های هست بودن*. ترجمه ی یحیی مهدوی. تهران: انتشارات خوارزمی.
۲۸. هابن، ویلیام. (۱۳۷۶). *چهار سوار سرنوشت*. ترجمه ی عبدالعلی دستغیب. تهران: نشر پرسش.
۲۹. هومن، محمود. (۱۳۵۴). *تاریخ فلسفه*. تهران: کتابخانه طهوری.
۳۰. هیوم، راسل، فلو، افلاطون، هیک و اولن. (۱۳۸۳). *مرگ و جاودانگی*. ترجمه ی سید محسن رضازاده. تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
۳۱. یاسپرس، کارل. (۱۳۷۷). *عالم در آئینه تفکر فلسفی*. ترجمه ی دکتر محمود عبادیان. تهران: نشر پرسش.

۳۲. یاسپرس، کارل. (۱۳۷۴). *زندگینامه فلسفی من*. ترجمه عزت الله فولادوند. تهران: نشر فرزانه.
۳۳. یاسپرس، کارل. (۱۳۶۲). *آگوستین*. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۳۴. یاسپرس، کارل. (۱۳۸۹). *کنفوسیوس*. ترجمه احمد سمیعی. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۳۵. یاسپرس، کارل. (۱۳۶۳). *کانت*. ترجمه میرعبدالحسین نقیبزاده. تهران: کتابخانه طهوری.
۳۶. یاسپرس، کارل. (۱۳۹۵). *فلسفه اگزیستانس*. ترجمه ی لیلا روستایی. تهران: انتشارات کتاب پارسه (سبحان).
۳۷. یاسپرس، کارل. (۱۳۷۹). *تراژدی کافی نیست*. ترجمه ی البرز حیدر پور. تهران: نشر مرکز.
۳۸. یاسپرس، کارل. (۱۳۹۷). *عقل و ضد عقل در روزگار ما*. ترجمه ی ضیاء تاج الدین. تهران: نشر چشمه.
۳۹. یاسپرس، کارل. (۱۳۹۴). *مسئله تقصیر*. ترجمه ی فریده فرنودفر و امیر نصری. تهران: نشر چشمه.
۴۰. یاسپرس، کارل. (۱۳۷۳). *آغاز و انجام تاریخ*. ترجمه ی محمد حسن لطفی. تهران: نشر خوارزمی.
۴۱. یاسپرس، کارل. (بی تا). *درآمدی به فلسفه*. ترجمه اسدالله مبشری. تهران: انتشارات حسینیه ارشاد.
۴۲. یاسپرس، کارل. (۱۳۹۰). *کانت*. ترجمه میرعبدالحسین نقیبزاده. تهران: کتابخانه طهوری.
۴۳. یاسپرس، کارل. (۱۳۹۳). *کوره راه خرد: درآمدی به فلسفه*. ترجمه مهبد ایرانی طلب. تهران: نشر قطره.
۴۴. یاسپرس، کارل (۱۳۵۴). *نامیرایی*. ترجمه و حواشی محمود خان ماکوئی و علی رهبر. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. ۱۱۵: ۴۲۷-۴۴۱.

References:

- 1- CraiG, Edward. (1998). *Routledge Encyclopedia of philosophy* .volume 5. TJ International Ltd. Padstow. cornwall, England: Routledge.
- 2- Earle, William. (1957). "Anthropology in the Philosophy of Karl Jaspers". In Paul Arthur Schilpp. *The Philosophy of Karl Jaspers*. New York: Tudor.

- 3- F. Wallraff, Charles. (1970). *Karl Jaspers an Introduction to His Philosophy*. Princeton. New Jersey: Princeton University Press.
- 4- George Price. (1963). *The Narrow Pass: A study of Kierkegaard,s Concept of Man* New York: Hutchinson.
- 5- Jaspers, Karl. (1954). *Way to Wisdom*. Tr. By Ralph Manheim. New haven and London: Yale University press.
- 6- Jaspers, Karl. (1959). *Truth and Symbol*. Tr. by. Jean T. Wilde. William Kluback and William Kimmel. Los Angeles: Vision Press.
- 7- Jaspers, Karl. (1963). *Philosophy and the world*. Tr. by E.B. Ashton. Chicago: Regnery.
- 8- Jaspers, Karl. (1967). *Philosophy is for Everyman*. Tr. by R.F.F. Hull and Grete Wels. New York: Harcourt.Brace and World.
- 9- Jaspers, Karl. (1969). *Philosophy*. 3 vols. tr. by E.B/ Ashton. Chicago and London: The University of Chicago Press.
- 10- Jaspers, Karl. (1971). *Philosophy of Existence*. tr. by Richard F. Grabau. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- 11- Jaspers, Karl. (1997). *Reason and Existence*. Tr. by William Earle. Milwaukee: Marquette University Press.
- 12- Latzel, Edwin. (1957). "The concept of ultimate situation in Jaspers' Philosophy". In Paul Arthur Schilpp. *The Philosophy of Karl Jaspers*. New York: Tudor.
- 13- Peach, Filiz. (2008). *Death, Deathlessness and Existenz in Karl Jaspes Philosophy*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- 14- Olson, A.M.(1979). *Transcendence and Hermeneutics*. London: Martinus Nijh off Publishers.
- 15- Ricoeur, P. (1957). "Relation of Philosophy to Religion". In Paul Arthur Schilpp. *The philosophy of Karl jaspers*. New York: Tudor.

Border situations and unfeigned existence of human in Jaspers philosophy

Touraj Ardeshirinia¹, Maryam Saghafi²

Abstract

Trying period for achieving meaningful and transcendent living is the most problematic and complex process in which human being spends in his life. Boundary situations (failure, death, suffering, challenge) bring absurdity and deflation for human beings. Man who thinks about this issues, usually face impact in two ways. they recognize the world absurd completely and know situation death, as factors which destroy human beings, so introspect and accept any work is fruitless or they are who spend their life as a loot tail. The third group are among people make meaningful these situations for themselves in favor of religious belief and to believe in other world. Because confront of these conditions destroy human beings, this article aims to show how, according to Jaspers, being in this situation can have a sublime achievement as a genuine being. In the first stage of human existence, Dasein is alone, but in the face of borderline situations and awareness of them, he acquires a higher level of existence to the point where he achieves a genuine Existanz from ordinary life.

Keywords: human, cross-border situations, being, Dasein, existence

¹. Institute for Western Philosophy, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. ardeshiri.nia@yahoo.com

². Institute for Western Philosophy, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding author) msaghafi2@gmail.com